

مجانین العقلای زن در تصوف اسلامی

مریم حسینی^۱، الهام روستایی راد^{۲*}

چکیده

مقاله حاضر، جستاری تحقیقی در تاریخ عرفان اسلامی است که به معرفی و بحث درباره زنان عاقله مجنونه می پردازد. بخش اول مقاله، مباحث نظری درباره جنون عرفانی و میانی آن است. شیوه ارائه این مباحث براساس آرا و دستاوردهای صاحب نظران کلاسیک در عرفان اسلامی است. در بخش دوم مقاله، ضمن بررسی رفتار و اندیشه های عقلای مجانین، نام و احوال چند تن از مجانین العقلای زن، براساس منابع محدود تاریخی، ذکر می شود. نخستین کتابی که به تصوف و تعبد زنان پرداخته است، ذکر النسوة المتعبدات الصوفیات نوشته ابو عبد الرحمن سلمی است. پس از آن، در صفة الصفوة ابن جوزی و عقلاء المجانین نیشابوری می توان احوال این زنان را یافت. مسئله پژوهش حاضر این است که آیا در طول تاریخ برخی زنان نیز احوالات عرفانی خاص داشته اند و در زمره عقلای مجانین جای گرفته اند؟ براساس اطلاعاتی که از منابع درجه اول فراهم می شود می توان به این پرسش پاسخ مثبت داد. روش این تحقیق تاریخی و کتابخانه ای است.

کلیدواژگان

جنون، زنان عارف، عقلای مجانین.

drhoseini@yahoo.com

neyestaan_1361@yahoo.com

۱. استاد ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا

۲. دانشجوی دکتری ادبیات عرفانی دانشگاه الزهرا

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۳/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۶/۲۵

مقدمه

جنون و دیوانگی در ادبیات فارسی، به‌ویژه در ادب عرفانی، از ارج و ارزش ویژه‌ای بهره‌مند است. از ابتدای نگارش متون عرفانی، کمابیش از جنون و دیوانگی با احترام و التزام یاد شده است. عطار نیشابوری بسیاری از باب‌های مصیبت‌نامه خود را به بیان احوال مجانین و دستاوردهای روحی و رفتاری آنان اختصاص می‌دهد. عین‌القضات همدانی در آثار خود آنان را دیوانگان حقیقت می‌داند که شریعت بر پای آنان بندی زده است [۱۳، ص ۹۸]. ابوسعید جنون را مایه رهایی و آزادی می‌داند و خود را در زمره دیوانگان می‌شمارد [۱۶، ص ۳۴]. وی در جای دیگر و در باب لقمان سرخسی می‌گوید: «نشان آزادی این بود که عقل از وی باز گرفت» [۱۶، ص ۱۶]. مولانا نیز در مثنوی بسیار به احوال دیوانگان، از جمله بهلول، می‌پردازد [۲۰، ص ۴۶۲].

ضرورت تحقیق

از ابتدای شکل‌گیری تصوف اسلامی، همگام با مردان، زنانی در اقصی نقاط مناطق اسلامی در چارچوب دین و مذهب آمیخته با حُب الهی بالیدند و به مقامات و کرامات فراوان دست یافتند. در تذکره‌ها، از این زنان با سه عنوان زنان عابده، زنان سودایی و زنان شاعره یاد شده است. سرآمد همه آنان رابعه عدویه است که در تصوف به مقامی شامخ نائل شد. اما ذیل مفهوم بحث‌برانگیز عقلای مجانین، که تاکنون فقط درباره مردان آن گروه سخن گفته شده است، از زنانی رستگار و صاحب‌فراست نیز نام برده شده است. زنانی که دیدار با آنان برای بزرگانی نظیر ذوالنون مصری، ابراهیم ادهم و فضیل عیاض مایه مباهات و تفاخر است. زنانی که همواره در کوه و دشت و شهرهای مختلف واله و سرگردان بودند و ریاضت‌های بسیار می‌کشیدند. جامی نیز از آنان به تعبیر زنان عارفه‌ای که به مقام مردان دست یافته‌اند، نام می‌برد. زنان مسلمان از قرن اول هجری گام در وادی سلوک و معرفت نهاده، احوال و ریاضت‌های عرفانی را تجربه کرده و به مقامات والا رسیده‌اند. بسیاری از آنان صاحب کرامت بوده و شعر نیز می‌سروده‌اند. آنان در بسیاری از شهرهای نواحی اسلامی نظیر بصره، ابله، شام، موصل و نیشابور می‌زیسته‌اند. پرسش پژوهش حاضر این است که آیا زنان مسلمان نیز، چون مردان، احوالی خاص داشته‌اند که ایشان را در زمره عقلای مجانین جای دهد؟ عقلای مجانین زن کیستند و در کجا می‌زیستند؟

پیشینه تحقیق

ابوالقاسم نیشابوری (متوفی ۴۰۶ ه.ق.) در کتاب مشهور خود به نام *عقلاء/المجانین* (تنها اثر مستقل درباره عقلای مجانین)، درباره مبانی جنون و احوال صاحبان آن سخن می‌راند و اسامی این دسته از عارفان را، که به دیوانگان حقیقت مشهورند، برمی‌شمارد. چند تن از این مجانین،

در زمره زنان آن روزگار بودند. به جز نیشابوری، عبدالرحمن جامی (متوفی ۸۹۸ ه.ق.) نیز در کتاب *نفحات الانس* به ذکر احوال صوفیان پرداخته است. این کتاب، احوال صوفیان از سده‌های نخستین اسلام تا زمان مؤلف را شامل می‌شود. اثر جامی در حقیقت بازنویسی *طبقات الصوفیه* خواجه عبدالله انصاری است. مؤلف بزرگ دیگر عبدالرحمن سلمی (۴۱۲ ه.ق.) است که نخستین و جامع‌ترین کتاب را با عنوان *ذکر النسوة المتعبدات الصوفیات* در باب احوال زنان صوفی نگاشت. دیگر مورخ، ابن جوزی (۵۹۲ ه.ق.) فقیه، متکلم و تاریخ‌نگار بزرگی است که آثار بسیاری از خود به جا گذاشته است. وی در کتاب *صفة الصفوة* به‌طور پراکنده به معرفی زنان صوفی و عقلای مجانین مشهور پیش از خود پرداخته است. بسیاری از روایات در *صفة الصفوة* از نظر محتوا با روایات کتاب نیشابوری کاملاً مشابه است و تنها اختلاف در نام راویان اخبار است. درباره عقلای مجانین تحقیقات بسیاری صورت گرفته و مقالاتی چند نوشته شده است نظیر: «عقلای مجانین در عطار»، «عقلاء المجانین و کیفیت جنون آن‌ها در فتوحات»، «دیوانه‌نمایی و دیوانه‌نماها در مثنوی» و مقاله «تحلیلی از مفاهیم عشق و جنون در *عقلاء المجانین*». اما در باب زنانی که نامشان در منابع موثق مذکور است، می‌توان از مقالاتی نظیر: «شعر زنان عارف»، «شعوانه پارسا زن عارف» و کتاب *نخستین زنان صوفی* نام برد. جامعه آماری این پژوهش کتاب *عقلاء المجانین ابوالقاسم نیشابوری*، ترجمه ذکر النسوة المتعبدات الصوفیات عبدالرحمن سلمی (نخستین زنان صوفی)، *نفحات الانس* جامی و *صفة الصفوة* ابن جوزی است.

مبانی نظری

تعریف جنون

بنابر قول نیشابوری، صفات مردمان با ضد آن صفت آمیخته شده است. یعنی: عقل و خرد ایشان نیز با دیوانگی مرتبط است. هر کس به گونه‌ای نوعی جنون و دیوانگی را در وجود خود نهان کرده است [۸، ص ۲۲]. اما اهل حقیقت، دل‌بسته دنیا را دیوانه می‌دانند.

جنون عرفانی اعراض از ما سیوی الله و توجه خالص به درگاه حق است. این جنون، رهایی از قید عوامل تحدید برای فردیت فرد است. مجنون برای مشاهده واقعت در صدد حذف رسوم، سنت‌ها و آداب جامعه برمی‌آید. در این حالت، ضمیر وی روشن و پاک شده و عشق بر جان و روح او چیره می‌شود؛ نتیجه این چیرگی جنون است.

سودای عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقل‌ها افزون آید. هر که عشق ندارد، مجنون بی‌حاصل است و هر که عاشق نیست، خودبین و پرکین باشد [۱۳، ص ۹۸].

از دیدگاه افلاطون، عاشق کسی است که با دیدن هرگونه زیبایی، به یاد زیبایی خدایان

بیفتد. این افراد چون «زیبایی‌های زمینی را می‌بینند، یاد زیبایی حقیقی در دلشان زنده می‌شود. می‌خواهند بال و پر گیرند و به پرواز درآیند، اما نمی‌توانند؛ به پرنده‌ای می‌مانند که پر می‌زند و می‌خواهد به آسمان برخیزد و غافل از چیزهای زمینی است، به این علت مردم او را دیوانه می‌خوانند» [۱۱، ص ۱۷۷].

در تعریف جنون گفته‌اند: «جنون در مستی نهایت است و در درویشی بدایت. جنون آن باشد که مرد در عین آگاهی از خود بی‌خبر باشد» [۱۰، ص ۲۹۴]. مجنون و دیوانه در مواضعی با یکدیگر مشتبه می‌شوند. در تعریف دیوانه باید گفت: «آن که خرد از دست داده، آشفته‌رأی. در ادب عرفانی کسی را که واله و حیران و سرگشته عشق و وادی سلوک است و دیوانه و مغلوبیت عاشق را دیوانگی می‌گویند» [۱۰، ص ۳۹۸].

دیوانگان دو گروه‌اند: گروهی عقل و خرد از دست داده‌اند و به جنون روحی کشیده شده‌اند. این نوع جنون از ارزش عرفانی عاری است. نوع دیگر، دیوانه‌ای است که راز عشق الهی را دریافته و به جمع تکسیر رسیده است. این گروه ارجمندند.

در تعریف جمع تکسیر باید گفت که طالبان حق یا در حالت تفرقه به سر می‌برند یا در حالت جمع. تفرقه، اثبات مابینت و جمع، اسقاط مابینت بین حق و بنده است. بنابراین، عبادت و بندگی جز در تفرقه صورت‌پذیر نیست؛ زیرا که بنده چون خود را در میان ببیند (تفرقه) می‌تواند اظهار بندگی کند [۴، ص ۱۳۷].

ای پسر گر عاقلی دیوانه شو/ کان که او دیوانه شد عاقل بماند [۸، ص ۳۹۹]

از این رو، خداوند گاه طالبان را به تفرقه بازمی‌گرداند. عارفان در بسیاری اوقات با محبوب در مقام جمع به سر می‌برند و پس از پایان عبادت، به تفرقه باز می‌گشتند. در این میان، لقمان سرخسی از قید شرع رهانیده شده و به جمع تکسیر رسیده بود.

جمع تکسیر آن بود که بنده اندر حکم، واله و مدهوش شود و حکمش حکم مجانبین باشد [۱۸، ص ۳۷۹].

در مرحله عشق و زوال صفات نفسانی و انسانی، کشش اصلی بر مبنای فنا رخ می‌دهد. در این مرحله، دیگر عشق مجال جولان ندارد، زیرا مسیر عقل در عالم بقاست، اما عشق رهسپار مسیر فنا و وصول به مرحله نیستی مطلق است. نجم‌الدین رازی درباره عقل و عشق می‌گوید:

عشق صفت آتش دارد و سیر او در عالم نیستی است. هرکجا رسد و به هرچه رسد، فنابخشی «لا تبقی و لا تذر» پیدا می‌کند و چون آتش عشق سیر به مرکز اثیر وجدانیت دارد، اینجا عقل و عشق ضِدان لا یجتمعان اند. هرکجا شعله آتش عشق پرتو اندازد، عقل فسرده طبع خانه پردازد [۹، ص ۶۲].

در حالات عشق مجازی، که به ندرت به جنون می‌انجامد، شدت عشق در طالب افزونی می‌گیرد و نشانه عشق این‌گونه ظاهر می‌شود. ابن داود در این باره چنین می‌گوید:

عشق طمعی است که در قلب پدید می‌آید و موادی از حرص بر او گرد می‌آید و هرچه

قوی تر شود، هیجان و لجاج و شدت پریشانی و شدت شهوت صاحبش را ازدیاد می‌بخشد و در این هنگام احتراق خون پیش می‌آید و استحاله آن به سودا و التهاب صفرا و تبدیل آن به سودا، و از طغیان سودا فساد فکر حاصل می‌شود و با فساد فکر، نیستی و نقصان عقل است... تا اینکه این حالت منجر به جنون می‌شود و در این هنگام عاشق گناه خود را می‌کشد و گناه از غم می‌میرد [۱۹، ص ۷۱].

محبت عاشق حقیقی با نسبت بی‌عقلی و کم‌خردی او سنجیده می‌شود. این مقام یا با اتحاد با معشوق به دست می‌آید یا با اصل توحید. به صورتی که در عشق مجازی، جنون عقلی در حیطة جسم هویداست و در عشق الهی، سبب ایجاد حالت روحی خاصی می‌شود. از شیخ ابوسعید نقل شده:

نام دیوانگی بر ما نهادند و ما روا داشتیم حکم این خبر را که: «لَا يَكْمُلُ الْإِيْمَانُ الْعَبْدَ حَتَّى يَظُنُّ النَّاسَ أَنَّهُ الْمَجْنُونُ» [۱۶، ص ۳۴].

جنون عرفانی بدین‌گونه است که در طی مراحل سلوک، حالاتی خاص به سالک دست می‌دهد. سالک در این حالت، خوف و وحشت و تزلزل ندارد و جمیع اعمال وی حاصل بی‌خویشی و عدم مصلحت‌اندیشی و تدبیر اوست. در این حال، سالک از کبر و منیت رهایی یافته و نفس او صافی شده است. آشکارا سخن می‌گوید و اندیشه کتمان در او نیست. این احوال، مقدمه‌ای است برای صداقت وی در گفتار.

برای این دیوانگان و مجانین، در متون و اشعار صوفیه ویژگی‌هایی نیز برشمرده‌اند؛ نظیر عدم سکونت دائم در یک مکان، تواضع و فروتنی، مستی و بی‌خردی، غفلت از زمان و مکان و سایر. ملامتی بودن نیز یکی از صفات بارز این گروه به‌شمار می‌رود.

عشق و ملامت توأمان بوده‌اند و خواهند بود، با عشق چه‌کار است نکونامان را [۱۳، ص ۳۶۰].

نیشابوری، دیوانگی را به چند بخش تقسیم می‌کند:

۱. کسانی که به مجاز دیوانه‌اند، نه به حقیقت؛ نظیر: جوانان و عاشقان و مستان؛
 ۲. کسانی که از خوف الهی دیوانه شده‌اند؛
 ۳. کسانی که برای به ثروت رسیدن خود را به دیوانگی می‌زنند؛
 ۴. کسانی که در دین بدعت و گناه کبیره کرده‌اند؛
 ۵. کسانی که خود را به دیوانگی می‌زنند؛
 ۶. کسانی که برای نجات از خطر دیوانه‌نمایی می‌کنند [۲۲، ص ۳۹].
- اعراب، جوانی را نیز شاخه‌ای از دیوانگی می‌دانند [۲۲، ص ۳۰].

ریشه و از گانی جنون از دیدگاه نیشابوری

نیشابوری جنون را پوشیدگی و استتار می‌داند. در این راستا، اشاره‌ای به جن (موجود غیرمادی)

می‌کند که همواره از دیده‌ها نپنهان است. «جَنَّهُ» به معنای بهشت نیز پوشیده از درخت است و «جَنَّهُ» به معنای سپر و زره نیز پوشاننده و دربرگیرنده مردمان است [۲۲، ص ۱۶]. بنابراین، مجنون کسی است که عقل و خرد او پوشیده باشد. نام‌هایی نظیر: «احمق از ریشهٔ حمق»، «معتوه از ریشهٔ عته»، «اخرق»، «مائق از ریشهٔ موق»، «زقیع از ریشهٔ رقع»، «انوک از ریشهٔ نوک» و «اولق از ریشهٔ ولق» نیز در لغت عرب به همین معنا کاربرد دارند. واژگانی نظیر: «ملغ»، «هوج»، «هائم» و «مدله» نام‌هایی است که برای دل‌دادگان و عاشقان برشمرده می‌شود. «واله» نیز نام کسی است که فرزند از دست داده و بی‌قرار و بی‌تاب است [۲۲، ص ۱۹].

عُقَلایِ مجانین

براساس اخباری که در مقامات و تذکره‌های صوفیه ذکر شده است، این افراد صاحب کرامات متعدد، علوم خاص و ادراکات ویژه‌ای بودند. در پی مراتب مذکور، رفتارهای اجتماعی نیز تحت‌الشعاع قرار گرفته و به صورت‌های جدیدی نمود پیدا می‌کند که با برداشت عامه و روش تبیین افکار آنان در تناقض است. این تضاد توجیه‌ناپذیر، عرفا را بر آن می‌داشت که در برابر عوام رفتاری از خود نشان دهند که مردم آن‌ها را بی‌عقل و کم‌خرد تصور کنند. درواقع، عقل ظاهری آنان به تسخیر عقل درونی‌شان درآمده است. این افراد در جامعه با طبقه‌بندی گوناگونی به چشم می‌خوردند، اما در به کار گرفتن فراست و آگاهی درونی با یکدیگر اشتراک داشتند. عده‌ای از آنان با سیاست حاکم در تضاد بودند. عده‌ای دیگر فقط در عشق الهی محو و مسکور شده بودند. اما آن‌هایی که برجسته و جریان‌ساز بودند کسانی هستند که جنون اختیاری را برمی‌گزیدند؛ نظیر بهلول.

این تظاهر به کم‌خردی، سدی در مقابل طعن و تهمت دیگران به‌شمار می‌رفت. به این صورت که آنان عشق مجازی را برخلاف مصلحت‌اندیشی عقل و خرد می‌دانستند. از دیگر سو، بر این باور بودند که عشق الهی بسیار فراتر از دریافت عقلانی است. در نتیجه عشق در هر دو صورت با عقل ناسازی داشته است. از دیگر سو، بیان افکار و عقاید از زبان اندیشه‌ای بارور، که در پس نقاب دیوانگی پنهان شده است، خطر رویارویی با مخالفان را به حداقل می‌رسانیده است. به این گروه که در عرفان با نام‌های «بهالیل»، «مجدوبان»، «مجانین الحق»، «شوریده» و سایر نامیده می‌شوند، مجانین‌العقلا می‌گویند.

مجانین‌العقلا به دسته‌ای از صوفیان گفته می‌شد که شاید به علت مجاهدات و ریاضات شاق و یا لازمهٔ وضع اجتماعی محیط، حالتی شبیه به دیوانگان پیدا می‌کردند و با احوالی شبیه مجانین می‌زیستند. اغلب این بهلول‌صفتان از مشایخ عظام و بزرگان طایفه بودند [۱۵، ص ۳۳۶].

این دیوانگان به دلایل گوناگون دیوانه‌نمایی می‌کردند؛ نظیر: حفظ شأن حقیقی‌شان، آسودگی و در امان بودن از دست مردمان، نجات و رهایی از بلا و خطر و بی‌پروایی در بیان حقایق و درنهایت نیل به مقاصد.

مطابق با تضاد و رفتار دیوانگان روحی با افراد سالم جامعه، دیوانگان عارف نیز رفتاری متفاوت با عامه مردم داشتند. منطبق‌نبودن رفتار اعتقادی با موازین شرع، نادره‌گویی و تمایز در گفتار و شکستن تابوهای رایج فرهنگی نظیر رفتار با خلفا، تا حد اهانت و تذکر به حکام نیز، از خصوصیات بارز رفتاری آنهاست. به این ترتیب، وصول به مرتبه دیوانگی در اندیشه مجانین گونه‌ای توفیق دست‌یابی به حکمت و بصیرت درونی است.

به هر روی، برای اینکه مردم معمولی باور کنند که این دیوانگی‌ها ساختگی نیست، خود را بازیچه کودکان می‌کردند؛ مخصوصاً روزهای تعطیل که مکتب‌خانه‌ها بسته بودند و بچه‌ها در کوی و برزن بازی می‌کردند، یا روزهای عید و ایام بهار که مردم از خانه‌ها بیرون بودند و در دشت و صحرا به کار می‌پرداختند، خود را به دیوانگی می‌زدند که همه مردم دیوانگی آنها را به چشم خویش ببینند و باور کنند [۲، ص ۳۹۰].

مشهورترین این دیوانگان مجنون یا قیس عامری است که با نام مجنون بیشتر شهرت یافته است تا عنوان نسبی خود. بهلول نیز جزء مشاهیر مجانین به‌شمار می‌رود.

مجانین‌العقلای زن

در قرون اولیه اسلام، بسیاری زنان از زمرهٔ پارسایان و عابدان به‌شمار می‌رفتند. ابن جوزی از تعداد زیادی از این زنان به‌عنوان «عابدات» یاد می‌کند و سپس بسته به محل زندگی‌شان به ذکر احوال ایشان می‌پردازد. بیشترین این زنان در بصره می‌زیستند و پس از آن، در مناطقی نظیر شام و کوفه و مصر پراکنده بودند. نام بسیاری از آنان مشخص است و عده‌ای دیگر در پشت غبار زمان به فراموشی سپرده شدند. ابن جوزی این دسته را «مجهولات» می‌خواند. این زنان صاحب دانش بودند و بنابر روایات و حکایات، عارفان بزرگی نظیر ذوالنون و ابراهیم ادهم و فضیل عیاض با آنان دیدار و مناظره داشتند و همواره از دیدار با این زنان عارفه به وجه تفاخر و مباهات یاد می‌کردند. دسته‌ای از زنان، به درس و تعلیم معارف الهی بسنده کردند و عده‌ای نیز پا فراتر نهادند و مستی و آمیزش با حدیث عشق الهی را برگزیدند. گروه دوم در اوج احوال عشق به جنون رسیدند که نویسنده بزرگی نظیر نیشابوری کتاب خود را به ذکر نام مردان و زنان این طایفه و شرح دل‌دادگی و بیان علل بنیادی جنون ایشان اختصاص داد. ابیاتی نیز به این بانوان منسوب است. ابن جوزی از تعداد اندکی از این زنان نام می‌برد که به جز یک مورد (زهراء والهه) نام دیگران در کتاب نیشابوری ذکر شده است. جامی نیز احوال غریبی از ایشان ذکر می‌کند. عدم دل‌بستگی به غیر، ناخشنودی از دنیا،

سکر و مستی در شنیدن نام خدا و محبت وی، گریه بسیار در فراق حق، نماز و عبادت فراوان، خوراک ناچیز و تحمل مشقت‌های طولانی، ساده‌زیستی و شاعری از این جمله است. از نظر نگارندگان، یکی از برترین ویژگی‌های اجتماعی این بانوان، دیدار مردان بزرگ با آنهاست. کسانی نظیر سفیان ثوری که به زیارت ام حسان عابده رفته و او را به زنی خواسته است، یا مدح و ثنایی که بایزید بسطامی بر فطامه نیشابوریه خوانده است [۳، ص ۴۰۵].

در این مقاله، از میان زنان عابده و عارفه، به ذکر نام و احوال زنان مجنون و سوداژده بسنده می‌شود. بانوانی نظیر عوسجه که فقط در کتاب *عقلاء/المجانین* نیشابوری به نام او اکتفا شده است. بانوی دیگر سلمونه است که به جز در کتاب نیشابوری، در *نفحات/الانس و زنان صوفی و صفة/الصفوه* نشانی از او نیست. میمونه عاقله مجنونه دیگری است که نیشابوری و ابن جوزی شرح مختصری از احوال وی به دست داده‌اند. حیونه نیز از زمره زنان متعهد و عارفی است که فقط نیشابوری به ذکر احوال وی پرداخته است. اما ریحانه بانویی است که بیشترین تعداد ابیات سوزناک در میان شعر زنان مجنون در کتاب نیشابوری به وی اختصاص دارد. او و حدیث جنونش شهرت فراوان داشته و جامی، سلمی و ابن جوزی از او نام برده‌اند. آسیه نیز بانوی دیگری است که حالات جنون و شیفتگی در وی دیده می‌شده و نیشابوری حکایت او را ذکر کرده است. بجه نیز از زنان پرهیزگاری بود که بر طهارت و پاکی دوام داشت. حدیث او را نیشابوری و ابن جوزی از قول برادرش، اسماعیل بن سمل بن کهل، نقل می‌کنند. ابن جوزی حدیث بجه و میمونه را ذیل عنوان «ذکر المصطفیات من عقلاء المجانین المتعبدات الکوفیات» ایراد کرده است. تحفه نیز نامش در *نفحات/الانس و مجانین/العقلای* نیشابوری آمده است. سلمی از بانویی دیگر به نام ذکاره و نیشابوری نیز در حکایتی کوتاه از مجنونه نام می‌برند که در شمار زنان مجنون آن روزگار بودند. زهراء والهه بانوی دیگری است که سلمی و جامی به شرح احوال وی پرداخته‌اند.

۱. عوسجه

در کتاب *عقلاء/المجانین* نیشابوری، که قدیمی‌ترین اثر مستقل درباره جماعت مذکور است، از زنی به نام عوسجه سخن گفته شده است. فردی به نام محمد بن مبارک صوری در راه زیارت مکه با زنی از زنان سوداژده و مجانین، که او را عوسجه می‌گفته‌اند، برخورد می‌کند. در طی این دیدار، با او گفت‌وگوهایی دارد که متوجه صفای باطن و انوار درونی وی می‌شود.

عوسجه جزء زنان شاعری است که نامش در ردیف عقلای مجانین آمده است. او اهل واسط و مقیم بیت‌الله الحرام بود.^۱

۱. مریم حسینی، «شعر زنان عارف»، دانشگاه شهید باهنر کرمان، ش ۱۸، زمستان ۱۳۸۴.

ابیاتی نیز از عوسجه ذکر شده است:

ارض بالله صاحبها/ وذر الناس جانبا
صافه الودّ شاهدا/ کنت او کنت غائباً

به مصاحبت خداوند راضی باش و جانب مردم را رها نما. محبت را با او صاف کن، چه حاضر باشی و چه غایب [۲۲، ص ۱۲۱].

او در عرفان صاحب احوالی خاص بوده و از شیفتگان محبت الهی به‌شمار می‌رود.

۲. سلمونه

سهل بن سعد از زنی به نام سلمونه، که از اهالی آبادان بود، یاد می‌کند و می‌گوید: در میان ما زنی مجنون به نام سلمونه بود که در روز نهران می‌گشت و او را نمی‌دید. هنگام شب بر بالای بام می‌آمد و فریاد می‌زد و می‌گفت: ای سرور و مولای من! عقلم را از من گرفتی و به یاد خودت الفت دادی، از خلق تو نیز می‌هراسم و به ذکر تو مأنوسم. از خلق تو کناره گرفتم و وای بر کسی که خلق تو را رها نکرد [۲۲، ص ۱۲۵].

جامی و سلمی از سلمونه نامی نبرده‌اند. سهل بن سعد، سلمونه را جزء جماعت خود می‌داند که این نکته نمایانگر ارج و مقام زنان صوفی آن روزگار است. به جز این مورد، تأکیدی بر جنون وی نرفته است و فقط نیشابوری مناجاتی از وی نقل کرده است. سلمونه نیز اهل عزلت و گوشه‌گیری از خلق بوده و بسیار به مناجات می‌پرداخته است.

۳. میمونه

یکی دیگر از زنان مجانین‌العقلا، میمونه نام دارد. ابراهیم ادهم درباره‌ او می‌گوید:

در خواب کسی را دیدم که مرا گفت: میمونه در بهشت همسر توست. سپس گفت: در جست وجوی او بودم تا نشانش را در حمص یافتیم. او را طلب کردم. گفتند: دیوانه‌ای است که با هیچ کس الفتی ندارد. پرسیدم: کجاست؟ گفتند: گوسفندانمان را به او سپرده‌ایم، در جبانه از آن‌ها نگهداری می‌کند. به سوی جبانه رفتیم، او را یافتیم؛ درحالی‌که به نماز ایستاده بود و گرگ و گوسفند در یک مکان بودند. حیران ایستادم. هنگامی که نمازش به پایان رسید، گفت: یا ابراهیم! قرارگاه ما در بهشت است، نه در این مکان! از زیرکی او تعجب کردم و گفتم: پاک و منزه است خدا. بر ایمنی گوسفندان مطمئن بودی؟ گفت: آری. گفتم این‌گونه که آن‌ها را به گرگ‌ها سپرده‌ای؟ گفت: آن‌ها را به آفریدگارشان سپردم [۲۲، ص ۱۲۶].

در روایات ابن جوزی نام میمونه آمده است. راوی این داستان فضیل عیاض است که از قول عبدالواحد بن زید ماجرا را بازگو می‌کند. او نیز در طلب دیدار همسر بهشتی خود است که در خواب او را به پارسا زنی از اهالی کوفه بشارت می‌دهند [۱، ص ۱۳۶].

میمونه صاحب فراست و کرامت بوده است و مانند سلمونه، به عزلت از خلق پرداخته است.

حدیث «توکل» در حکایتی که از وی نقل شد، برجسته و پرننگ است. او در شعر مذکور، به صفای باطنی و فراست قلبی عارف گواهی می‌دهد.
از اشعار اوست:

قلوب العارفين لها عيون / تری ما لا يراه الناظرون
و ألسنه بسرٍ قد تُناجی / تُغیبُ عن کرام الکاتبینا

دل‌های عارفان را چشم‌هایی است که می‌بینند آنچه را دیگر نگرندگان نمی‌بینند. آنان را زبان‌هایی است که اسرار الهی را نجوا می‌کنند و از کرام‌الکاتبین حکایت می‌کنند.^۱

۴. حیونه

راشد بن علقمه اهوازی از زنی به نام حیونه نام می‌برد و در احوال او می‌گوید:

هنگامی که شب می‌شد، دعا می‌کرد و می‌گفت: ای یکتای من! با رسیدن شب مرا از خواندن منع می‌کنی، در روشنی روز مرا از خودت جدا می‌کنی. الهی! ای کاش روزت شب بود تا به قرب تو می‌رسیدم [۲۲، ص ۱۲۴].

حیونه نیز در طلب قُرب الهی است و در تمنای وصال حق می‌سوزد. در پس یک روز گرم آفتابی، بیتی از وی نقل می‌کنند که می‌گوید:

ان کُنتَ تعلم أننی بکَ والهِ / فأصرف سموم الشمس عنی سیدی

ای سرورم! اگر می‌دانستی شیفته و عاشق توام، گرمی سوزنده خورشید را از من دور می‌کردی [۲۲، ص ۱۲۴].

۵. ریحانه

طبق روایت جامی، «از متعبدات بصره بوده است، در ایام صالح مُرّی رحمه الله تعالی» [۳، ص ۴۰۳].

جامی اطلاعات زیادی از او به دست نداده و فقط به این سه بیت شعر که گفته‌اند بر گریبانش نوشته شده بود، بسنده می‌کند:

أنتَ أنسی و همّتی و سُوروی / قد ابی القلبُ أن یجِبُ سواکا
یا عزیزِی و همّتی و مرادی / طالَ شوقی متی یكونُ لقاکا
لیسَ سُولی متن الجنان نعیم / غیرَ أنّی أریدُ أن ألقاکا

تو آنیس و مقصود و مایه شادی منی، دلم جز تو را دوست نمی‌دارد. ای عزیز من! همت و مراد من! اشتیاقم به دیدار تو روزافزون است. پی موعده دیدار کی خواهد بود؟ نعیم بهشت را از تو طلب نمی‌کنم و فقط آرزوی دیدار تو را دارم [۵، ص ۷].

۱. مریم حسینی، «شعر زنان عارف»، دانشگاه شهید باهنر کرمان، ش ۱۸، زمستان ۱۳۸۴.

نیشابوری در کتاب خود، ذکر زنان عارفه و والهه را بیشتر از زبان ابراهیم ادهم بیان می‌کند. در باب ریحانه نیز چنین می‌گوید:

ذکر ریحانه را شنیدم و برای دیدارش به سوی ابله رفتم. به کنیزی سیاه‌روی برخوردیم که از شدت گریه، خطی بر عارضش پدید آمده بود. با او از امور آن جهان سخن گفتم [۲۲، ص ۱۲۲].

محمتم است زمان مرگ او در نیمهٔ دوم قرن دوم بوده باشد. مکان زندگی او شهر ابله بود. جامی از جنون وی یادی نمی‌کند، فقط ابن جوزی و ابوالقاسم نیشابوری نام او را در ردیف مجانین‌العقلا ذکر کرده‌اند. ابیاتی نیز منسوب به او در کتاب نیشابوری ثبت است. ابن جوزی او را مجنونه و سلمی او را والهه نامیده‌اند.

۶. آسیه

ابراهیم می‌گوید:

حدیث آسیه برای عبدالله بن طاهر گفته شد. او را خواست، وارد شد و سکوت کرد. پنج روز ساکت ماند. عبدالله گفت: آیا لالی؟ تو را چه شده که سخن نمی‌گویی؟ آسیه در پاسخ این بیت را گفت:

قالوا نراک طویل الصمت قلت لهم/ ما طول صمتی من عی و من خرس
الصمت احمد فی الحالین عاقبه/ عندی و احسن بی من منطق

گفتند تو را می‌بینیم که سکوت طولانی است، به آنان گفتم که طولانی‌بودن سکوتم از خستگی و لال‌بودنم نیست. خاموشی در هر دو حال از سخن نادرست برتر است [۲۲، ص ۱۲۳]. بنابراین، روایت کوتاه او در مراتب روحی خود برای سکوت جایگاهی والا قائل بوده است. دلیل سکوت وی پروا در بیان سخن بیهوده و نادرست بوده است. به تعبیری دیگر، بیان سخن نیکو نیز در جایگاهی که قابلیت ادراک ندارد از عقل به دور است. در این بانو، آثار دیوانگی و جنون و پریشانی ذکر نشده است. نام آسیه فقط در کتاب نیشابوری آمده است.

۷. بجه

اسماعیل بن سمله بن کهل می‌گوید:

خواهری داشتم که از من بزرگ‌تر بود. عقلش از کف رفته بود و در زیرزمین مسکن گزیده بود. حدود ده سال و چندی در همان حال بود، با این وجود اصرار بر پاکی و طهارت و ادای نماز و حفظ اوقات داشت. گاهی هنگامی که عقلش بازمی‌گشت، حال خود را حفظ می‌کرد و هشیار می‌شد. شبی در خانه بودم. نیمه‌شب کسی در زد. گفتم: کیست؟ گفت: بجه. گفتم: خواهرم! گفت: خواهرت. گفتم: خوش آمدی. برخاستم و در را باز کردم. بیش از بیست سال بود که خانه را ندیده بود. گفتم: خیر باشد خواهرم. گفت: شبی در خواب دیدم که مرا گفتند: سلام

بر توای بجه! خداوند جد تو را مورد غفران الهی قرار دهد و تو را به پدرت اسماعیل ببخشد، حال اگر خواستی خدا را فرابخوانی، هرآنچه داری بگو و اگر خواستی صبر کن و بهشت از آن توست [۲۲، ص ۱۲۶].

نظیر حکایت فوق با مطابقت کامل در *صفة/الصفوه* نیز آمده است؛ با این تفاوت که ابن جوزی نام بجه را بجه و نیز از اهالی کوفه ذکر می‌کند.

۸. تحفه

جامی از زنی به نام تحفه نام می‌برد و او را در سلک عقلای مجانبین می‌شمارد. نام تحفه در کتاب نیشابوری نیامده است. جامی احوال او را از قول سَرّی سقطی نقل می‌کند و می‌گوید سَرّی برای فرونشاندن اضطراب خود به بیمارستان و عیادت بیماران رفت و در آنجا کنیزی جوان و زیبا را در غل و زنجیر دید. احوال او را جویا شد، گفتند: دیوانه شده است. در این احوال، سخنان و اشعاری سرشار از سُکر و فنای در حق از وی می‌شنود. نظیر اشعار ذیل:

مَعشَرَ النَّاسِ مَا جُنِنْتُ وَلَكِنْ / انا سكرانه و قلبی صاحی

أغَلَلْتُ يَدَيَّ وَ لَمْ أَتِ دُنْيَا / غير جُهدی فی حُبِّه و افتضاحی [۳، ص ۴۰۷]

ای مردم! من دیوانه نیستم. ولی مست او هستم و دلم هشیار است. دست‌هایم را در غل و زنجیر کردید، درحالی که گناهی ندارم جز دوستی و رسوایی محبوب.

تحفه اهل قرب و معرفت بوده و خدای تعالی با وی عنایتی نهانی داشته است. سری سقطی او را خریده و آزاد کرده است و طبق حکایات موجود در *نفحات/الانس*، پس از مدت بسیار کوتاهی از آزادی‌اش، در مقابل کعبه جان می‌دهد و به وصال دوست می‌رسد. او مغنی و رامشگر بوده است.

۹. مجنونه

ذوالنون می‌گوید:

هنگامی که در راه انطاکیه بودم، کنیزکی دیوانه دیدم، جامه‌ای پشمین پوشیده بود. مرا گفت: تو ذوالنونی؟ گفتم: آری! چگونه مرا شناختی؟ محبت میان قلب من و تو راه یافت، پس تو را شناختم [۲۲، ص ۱۲۷].

مجنونه از ذوالنون دربارهٔ سخا می‌پرسد و آن را به سخا در دین و سخا در دنیا و سخا در آخرت تقسیم می‌کند. در *نفحات/الانس* دربارهٔ نه تن از این زنان مجنونه و گمنام که ذوالنون با آنان دیدار و گفت‌وگو داشته، سخن رفته است. اما نیشابوری فقط یک تن را نام می‌برد. وجه اشتراک این بانوان، احوال خاص آنان بوده است.

۱۰. ذکاره

سلمی از زنی مجنونه به نام ذکاره نام می‌برد. از سلسلهٔ راویان نقل شده:

در میان ما مجنونه‌ای بود که ذکاره نامیده می‌شد. روز عیدی به من نگرست درحالی‌که قطعه‌ای فالوده در دست داشتم. گفت: چه در دست داری؟ گفتم: فالوده. گفت: شرم دارم که خدای تعالی مرا در جایی که کراهت دارد ببیند. آیا می‌خواهی تا برای تو فالودهٔ حقیقی را وصف کنم تا اگر توانستی آن را به کاربری؟ گفتم: آری. گفت: شکر عطا و نشاستهٔ صفا و آب حیا و روغنِ مراقبه و زعفرانِ جزا را آماده کن. سپس آن را با الکِ خوف و رجا صاف کن و آن را در دیگدانِ خزن قرار بده. قابلمهٔ اندوه را آویزان کن و در آن را با قفلِ اعتبار ببند و زیر آن را با آتش زفیر و ناله روشن کن. آن‌گاه آن را با هوشیاری بگستران تا هوای تهجد آن را خشک کند. پس آن‌گاه که ازین فالوده اندکی بخوری از هوشیاران خواهی بود و از وسواس دوری خواهی کرد و در قلب‌های مردم جای خواهی گرفت و از حیلۀ زیرکان دور خواهی شد [ص ۳۰۰].

۱۱. زهراء والهه

حکایت این زن مجنون در دیداری که ذوالنون مصری در اطراف کوه‌های بیت‌المقدس با وی داشته، نقل شده است. محمد سلمه از این دیدار خبر می‌دهد و می‌گوید:

ذوالنون مصری حکایت کرد که روزی در حوالی کوه بیت‌المقدس او را دیدم هنگامی که صدایش را شنیدم که می‌گفت: ای صاحب قدر بی‌شمار! ای صاحب بخشش و جاودانگی! نور قلبم را از گردش در بوستان الوهیت خود بهره‌مند ساز و همت مرا به بخشش و لطف خود وصل کن ای لطیف! و مرا در همهٔ احوال خدمت‌گزار و خواهان خود قرار بده. ای روشنایی دلم! با من باش [ص ۵۳۶].

ذوالنون به دنبال صدا می‌گردد و سپس آن زن خود را بر وی آشکار می‌کند. بنابر توصیفات ذوالنون، او زنی لاغر نظیر چوب سوخته و بسیار باریک‌اندام بود. جامه‌ای پشمی به تن و روسری سیاه بر سر داشت. محبت الهی او را در خود ذوب کرده بود و وجد و شور او را کشته بود. ذوالنون می‌گوید:

به او سلام کردم. او گفت: سلام بر تو ای ذوالنون. گفتم: لا اله الا الله! چگونه نام مرا می‌دانی درحالی‌که مرا ندیده‌ای؟ گفت: دوست از درونم پرده برافکنده و از قلبم حجاب نابینایی را کنار زده، از این رو نام تو را دانستم. گفتم: به مناجاتت بازگرد [ص ۵۳۶].

نام این زن فقط در *صفة‌الصفوه* ذکر شده است. ابن جوزی او را کشتهٔ شوق الهی می‌داند. درحالی‌که همه او را مجنون و سودازده می‌دانستند. یکی از صفاتی که تقریباً بسیار از آن یاد شده است، مشخصات ظاهری و جسم نحیف و بی‌جان این زنان سودایی است. علت این ویژگی، ریاضت‌های بسیار و عبادت چله‌های طولانی و کم‌خوراک بودن آن‌هاست.

جامی از معدود زنانی دیگر نیز که دچار جنون الهی شده بودند نام می‌برد. یکی از این زنان *أمرأه المصریه* است که به قول امام یافعی به مدت سی سال بر دو پای ایستاده و در تمام

ساعات شبانه‌روز و بهار و زمستان، واله و حیران، از جای نجنبیده است [۳، ص ۴۱۳]. دیگری *أمرأة الحبشیه* است که صاحب کراماتی بسیار است و از تجلی خدا بر دل خود خبر می‌دهد. کسانی هم که با وی دیداری داشته‌اند، از این مشاهدات و تجلی‌ها بهره‌های وافر برده‌اند [۳، ص ۴۱۳]. بانوی بزرگی نیز با لقب *أمرأة الفارسیه* در روزگار شیخ *بُزْغَش* شیرازی می‌زیسته که جامی از قول شیخ *بُزْغَش*، کرامات او را نقل می‌کند. نیز از زنی دیگر که هم نام و هم اهلیت او مجهول است، با عنوان *جاریه‌المجهوله* سخن رفته است.

ویژگی‌های مجانین العقلائی زن

زنانی که در *نفحات‌الانس* جامی، *صفة‌الصفوه* ابن جوزی، *نسوة‌المتعبدات الصوفیات* سُلَمی و *مجانین‌العقلائی* نیشابوری از آن‌ها نام برده شده است، برخلاف سایر زنان آن روزگار، که در حصار خانه در بند بودند، روزگار و احوال عجیبی داشتند. برخی از آنان به شغل شبانی سرگرم بودند و زمان بسیاری را در صحرا و کوه و بیابان می‌گذراندند. دسته‌ای دیگر غرق در شوق و محبت الهی سر به کوه و بیابان گذاشته بودند. میمونه در صحرا چوپانی می‌کرد و آن‌چنان که از کلامش پیداست، توکل رکن برجسته عرفان وی است. برگزیدن شامگاهان برای عبادت و شب‌زنده‌داری نیز در میان آنان مرسوم بوده است. حیونه شب را به دعا و مناجات با خداوند می‌گذراند. ریحانه بهشت را نمی‌خواهد و طلب وصال الهی است. این طلب آمیخته به محبت، از نخستین رگه‌های عرفان شهودی است که از مکتب زهد فاصله گرفته است. از این میان، تحفه آن‌طور که سخن رفت، جنونی بیشتر از سَرّی سقطی دارد. نیز، نوعی دیوانگی آمیخته به مستی در شعر او دیده می‌شود که یادآور مقام قرب و معرفت وی است. همان‌طور که ذکره صاحب مقامات بسیار بوده است؛ نظیر: خوف و رجا، قرب و حزن. زهراء والهه که صفت والهه و شوریده، وابسته نامش شده نیز از آوارگان کوه و بیابان بوده و محبت الهی بر وی مستولی شده است. این زنان نام‌آور تاریخ تصوف از روزگار و زندگانی خود، عزلت، عبادت، محبت الهی و ننگ دیوانگی را برگزیدند و بر دنیا پشت پا زدند.

نتیجه

زنانی که از قرن اول هجری در طریقت تصوف گام برداشته بودند، هرچند مکتب مشخصی نداشتند و همانند مردان سرشناس و قدرتمند نبودند، کرامات و صفات برجسته‌ای از خود به جای گذاشته‌اند. گروهی در زمره شوریدگان و دیوانگان عشق الهی بودند و گروهی دیگر با گریه بسیار، زهد را در خود بیدار می‌کردند. برترین ایشان رابعه عدویه بود که در *تذکره‌الاولیای عطار* کرامات بسیاری به وی منسوب است. بسیاری از آنان پیوسته به ذکر مشغول بودند و به مقام

قرب و فنا نیز رسیده بودند. ابن جوزى از نمازهاى بسیار طولانى ایشان یاد مى کند. سلمى از زنان شطاح نیز نام مى برد که مسکور و سودازده بودند. عامل اصلی این جنون، شیدایی و حب الهی بوده است.

اگرچه تعداد زنان مجنونه معدود است، از پاکی باطن و رقت روح آنان بسیار سخن رفته است. ویژگی مشترک همه آنان فراست و بصیرت درونی است. آوارگی، ضعف جسمی، جامه چرکین و پشمین و شوریدگی و شهرت آنان به جنون بارزترین ویژگی‌های این نادره‌زنان به‌شمار می‌رود. زانی که نامشان در خیل شیفتگان ذکر شده عبارت‌اند از: سلمونه، میمونه، حیونه، ذکاره، زهراء والهه، آسیه، ریحانه، بجه، تحفه و عوسجه. مناظره مردان بزرگی نظیر ذوالنون و بایزید و سرى سقطی با آنان حاکی از والایی جایگاه بانوان عابده در آن روزگار است. آنان در مناطقی نظیر کوفه، بیت‌المقدس، ابله و شام زندگی می‌کردند و بیشتر در صحرا و بیابان‌های خالی از سکنه به مناجات و عبادت می‌پرداختند.

منابع

- [۱] ابن جوزى (۱۴۱۷). *صفة الصفة*، بیروت: دارالمعرفه.
- [۲] برومند سعید، جواد (۱۳۸۳). *آیین عشق*، کرمان: دانشگاه شهید باهنر.
- [۳] پورجوادی، نصرالله (۱۳۶۶). «تحلیلی از مفاهیم عقل و جنون در *عقلاء المجائین*»، نشریه معارف، ش ۱۱.
- [۴] ندین، مهدی (۱۳۶۶). «ترجمه و تلخیص *عقلاء المجائین*»، نشریه معارف، ش ۱۱.
- [۵] جامی، عبدالرحمن (۱۳۸۲). *نفحات الانس من حضرات القدس*، تصحیح محمود عابدی، تهران: اطلاعات.
- [۶] حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۸). *غزلیات*، به تصحیح غنی قزوینی، تهران.
- [۷] حائری، محمدحسن (۱۳۷۹). *راه گنج*، تهران: مدینه.
- [۸] حسینی، مریم (۱۳۸۴). «شعر زنان عارف تا پایان قرن چهارم هجری»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، ش ۱۸، زمستان ۱۳۸۴.
- [۹] _____ (۱۳۸۵). *نخستین زنان صوفی*، ترجمه متن *ذکر النسوة المتعبدات الصوفیات*، تهران، علم.
- [۱۰] حلبی، علی‌اصغر (۱۳۸۶). *شناخت عرفان و عارفان ایرانی*، تهران: زوار.
- [۱۱] خواجوی کرمانی (۱۳۷۴). *غزلیات*، حمید مظهری، کرمان: خدمات فرهنگی.
- [۱۲] رازی، شیخ نجم‌الدین (۱۳۴۵). *عقل و عشق*، تقی تفضلی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- [۱۳] سجادی، ضیاء‌الدین (۱۳۸۳). *فرهنگ اصطلاحات عرفانی*، تهران: طهوری.
- [۱۴] سیاه‌کوهیان، هاتف (۱۳۸۸). «جنون الهی از دیدگاه ابن عربی»، فصل‌نامه تخصصی *عرفان*، س ۸، ش ۲۰.
- [۱۵] _____ (۱۳۸۸). «دیوانه‌نمایی و دیوانه‌نماها در مثنوی مولوی»، فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، س ۵، ش ۱۵.
- [۱۶] صنایعی، محمود (۱۳۸۲). *پنج رساله افلاطون*، تهران: هرمس.

- [۱۷] عابدی، محمود (۱۳۸۵). *یک حرف صوفیانه*، تهران: سخن.
- [۱۸] عین‌القضات (۱۳۶۲). *نامه‌ها، علینقی منزوی و عقیق عسیران*، تهران: زوار.
- [۱۹] فروغی بسطامی (۱۳۶۷). *غزلیات*، تهران: مؤلفان و مترجمان ایران.
- [۲۰] گوهرین، صادق (۱۳۶۸). *فرهنگ اصطلاحات تصوف*، تهران: زوار.
- [۲۱] محمد بن منور (۱۳۶۶). *اسرارالتوحید*، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
- [۲۲] مدی، ارژنگ (۱۳۷۱). *عشق در ادب فارسی*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- [۲۳] _____ (۱۳۷۱). *عشق در ادب فارسی*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- [۲۴] مولانا بلخی رومی، جلال‌الدین (۱۳۸۵). *مثنوی معنوی*، محمدرضا برزگر صادقی، قزوین: سایه‌گستر.
- [۲۵] _____ (۱۳۸۶). *کلیات شمس، بدیع‌الزمان فروزانفر*، تهران: هرمس.
- [۲۶] نیشابوری، ابوالقاسم (۲۰۰۳). *عقلاءالمجانین*، بیروت: دارالکتب المصر.
- [۲۷] هجویری (۱۳۸۷). *کشف‌المحجوب*، تصحیح محمود عابدی، تهران: سروش.